

### Empiricism

تجربه‌گرایی دیدگاهی است که ارتباط بسیار نزدیکی با اثبات‌گرایی دارد. اثبات‌گرایی به منزله یکی از رویکردهای معرفت‌شناسی است و اثبات‌گرایان، معتقدند که رابطه مستقیمی میان جهان هستی (اشیا، رویدادها، پدیده‌ها) و نحوه ادراک و شناخت ما از جهان وجود دارد. از این رو در این دیدگاه توصیف دنیای خارج از ذهن انسان، امکان‌پذیر است.

دیدگاه بنیادی تجربه‌گرایی درباره دانش، مبتنی بر این اصل است که فراگیری دانش درباره جهان، باید از تجربه واقعی استخراج شود. (chamliss, ۱۹۹۹). به عبارت دیگر پایه و اساس فراگیری دانش، دریافت حسی است که با جمع‌آوری نظام‌مند و دسته‌بندی مشاهده‌ها انجام می‌شود. در ادامه، مشاهدات ساده باهم ترکیب می‌شوند، تا به ایده‌های مرکب منجر شوند، و در نهایت نظریه محصول، مشاهده است. به بیان دیگر هدف از طرح نظریه، معنا دادن به داده‌هایی است که از طریق مشاهده، جمع‌آوری شده‌اند. البته لازم به یادآوری است که این روزها به ندرت دانشمندان و پژوهشگران خود را معتقد به تجربه‌گرایی محض معرفی می‌کنند. همگان پذیرفته‌اند که دریافت حسی نمی‌تواند راهی مستقیم و بی‌غل‌وغش برای دستیابی به واقعیت فراهم کند. هراندازه که ما با مشاهده نسبت به پدیده‌ایی، شناخت کسب می‌کنیم، آن پدیده با جزئیات بیشتری دریافت می‌شود. گزینش‌گر بودن ادراک امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اما می‌توان به افراد آموزش داد، براساس هدفی که از مشاهده کردن دارند، به پدیده از زوایای گوناگون بنگرند. باین حال، تجربه‌گرایان بر این باورند که فراگیری دانش وابسته به جمع‌آوری و تحلیل داده‌هاست. آنها قبول ندارند که تنها با کار نظری می‌توان به حقیقت دست یافت و پیشنهاد آنها این است که همه ادعاهای علمی بر مبنای داده‌ها مطرح شوند. در

اینجا لازم است بین دو واژه تجربه‌گرا<sup>۱</sup> و تجربی<sup>۲</sup> تمایز قائل شد. تجربه‌گرایی به این نگرش خاص اشاره می‌کند که دانش باید به‌طور کامل براساس داده‌ها باشد، اما تجربی واژه‌ایی توصیفی است بدین معنا که پژوهش شامل، جمع‌آوری و تحلیل داده‌هاست.

در عین حال تجربه‌گرایی نظریه‌ایی فلسفی است که نگرشی فرهنگی نیز دارد. هریک از این دو قلمرو بر یکدیگر تأثیرات مهمی دارند، باین حال این تأثیرات همیشه مستقیم و یا به آسانی قابل فهم نیست. چگونگی ارتباط تجربه‌گرایی با نظریه و عمل تربیتی مثالی مناسب برای ارتباطات دقیق و پیچیده میان انتزاع فلسفی، الزام‌های فرهنگی و وظایف عملی تربیت است.

تجربه‌گرایی به منزله نظریه‌ایی فلسفی در تمام اشکال خود، اولویت را به تجربه حسی انسان می‌دهد. این تجربه مبنایی برای تمام مفاهیم حقیقی (substantive) است. مفاهیمی که مبتنی بر ادعای دانش وجودی است. حتی آن دسته از صورت‌های تجربه‌گرایی که دوره‌های زمانی خاص خود را دارند، امکان قانده‌مندسازی دانش را فراهم می‌آورند و با دست‌کاری ایده‌ها یا نمادهای مفهومی، مدعی هستند که اعتبار این ایده‌ها یا نمادها، همیشه مبتنی بر تجربیات شناسنده (knower) است.

تجربه‌گرایی، سبک‌های پیشینی از دانش وجودی، همچون عقل، تأمل، وحی یا ایمان را رد می‌کند. به این دلیل که این سبک‌ها، نقش اصلی فرایند شناخت را نادیده می‌گیرند و حتی رد می‌کنند که از طریق جسم انسان و دنیای مادی پیرامون آن ایفا می‌شود. علاوه بر این، تجربه‌گرایی این مفهوم را پذیرفته است که تنها با شرایط دشوار دانش حقیقی (با مفاهیم قائم به ذات) بخش اصلی خود را از ایده‌های درونی

<sup>۱</sup> empiricist

<sup>۲</sup> empirical

و یا غریزی می‌گیرد. تجربه‌گرایی در دقیق‌ترین شکل فلسفی خود برای ترویج هیچ مکتب اخلاقی، اجتماعی و سیاسی طراحی نشده است. بلکه کمترین اعتراض (به منزله تمایز «درست بودن») برای هر آنچه که معنی «دانستن» می‌دهد، به‌منظور نشان‌دادن قابل قبول‌ترین احتمال طراحی شده است.

در فلسفه سنتی غربی برگرفته از افلاطون، واقعیت و یا آنچه که درست، خوب و زیباست به‌منزله واقعیتی تغییرناپذیر تعریف شده است که نمی‌توان آن را در معرض تغییر قرار داد. براساس این مفهوم واقعیت باید به‌جای نسبی و عینی، مطلق و ذهنی باشد. به‌بیان دیگر، آنچه که درست، خوب و زیباست نمی‌تواند مشروط به چیزی خارج از خود باشد و به‌ویژه مشروط به دانستن موضوع.

اگر دانش، کارکردی (functional) باشد از آنچه که واقعی است، و واقعیت نه نسبی و نه ذهنی باشد، پس هر نوعی از ادراک یا فهم که ریشه در احتمال دارد، باید توهم باشد. بنابراین، هنگامی که ادراک یا فهم ما در تجربه حسی بنا می‌شود تنها دو احتمال وجود دارد؛ در هر دو صورت ما کم‌وبیش به صورت عینی به فضا و زمان این جهان مادی متصل می‌شویم، که ماهیت آن آمادگی و قابلیت برای تغییر دارد و یا اینکه ما جهانی خودمدارانه<sup>۱</sup> برای خودمان ساخته‌ایم که برای اعتباریابی آن، اجازه هیچ‌گونه آزمون عینی به ما نمی‌دهد. در مورد اول، ما به منافع عملی علم و عقل حسی محدود می‌شویم و درمورد دوم تنها جنون وجود دارد. باوجوداین، در هیچ کدام از این گزینه‌ها نه دانشی واقعی داریم و نه توانایی به دست آوردن آن را داریم.

فلسفه سنتی غربی به‌جای دانش محوری<sup>۲</sup>، هستی محور<sup>۳</sup>

است، به‌دلیل این فرضیه که: شرایط دانش، نیازمند هستی‌شناسی<sup>۴</sup> پایدار و ثابت است. این فلسفه، به نظریه‌هایی می‌پردازد مبنی‌براینکه، چه چیزها و مراحل برای ایجاد معرفت‌شناسی وجود دارد، معرفتی که به بشر امکان دسترسی به سطوحی از واقعیت<sup>۵</sup> یا دانش «راستین»<sup>۶</sup> را می‌دهد. با توجه به اصل تغییرناپذیری واقعیت<sup>۷</sup> و عدم دسترسی تجربه به این نوع از واقعیت<sup>۸</sup>، در نهایت نظریه‌ای معتبر از دانش باید بدون توجه به دیگر ویژگی‌هایش، دانش پیشینی<sup>۹</sup> باشد.

همان‌طور که در مجموعه آثار ادبیات فلسفی غرب تعریف شده است، همیشه فلسفه غرب گفتارهایی<sup>۱۰</sup> دارد که با دیدگاه کلاسیک سازگار و هماهنگ نبوده است همچون توسییدید<sup>۱۱</sup> (۴۵۷-۴۰۱)، سوفوکل<sup>۱۲</sup> (۴۹۵-۴۰۶)، و سقراط<sup>۱۳</sup> (۴۷۰-۳۹۹). با وجوداین، تا پایان قرون وسطی اعتبار اندیشه‌های موثق و رسمی از مفاهیم فلسفی هستی محور به‌سمت مفاهیم دانش محور تغییر چشمگیری نداشت، اما در عصر روشنگری این تغییر کم‌وبیش به وجود آمد.

گرچه رنه دکارت<sup>۱۴</sup> از عقل بیش از تجربه، به‌منزله بالاترین درجه شناخت پشتیبانی می‌کند اما از او به‌منزله پدر فلسفه نو یاد می‌شود. زیرا او نخستین فیلسوف بزرگی است که

۴ ontology

۵ genuine

۶ real

۷ truth

۸ reality

۹ priori

۱۰ voices

۱۱ Thucydides

۱۲ Sophocles

۱۳ Socrates

۱۴ Rene Descartes

۱ solipsistic

۲ knowledge-centered

۳ being-centered

## تجربه‌گرایی

شد، آثاری که با توسعه مفاهیم نوین غربی همچون مردم سالاری متداول در ارتباط است. این دو مکتب فکری (عقل‌گرایی دکارتی و تجربه‌گرایی هیومی) با تمرکز بر روی شناسنده فردی به‌منزله نقطه شروع برای اقدام فلسفی، با یکدیگر ترکیب شدند تا تصویر معانی که درباره اندیشه غربی مشخص شده‌اند را به گونه‌ای رادیکال تغییر دهند. آنها اقتدار و تسلط سنت را زیر پا گذاشتند و هرگونه رابطه اجتماعی و سلسله مراتبی را رد کردند که نمی‌توانست به قراردادی داوطلبانه و توافقی کاهش یابد. در طول تاریخ جای هیچ‌گونه تعجبی نیست که افرادی نوشته‌های این مکاتب را به‌صورت متناوب سانسور می‌کردند که ارزش‌های جمعی و کل‌گرایانه را حمایت می‌کردند، این روند باز ادامه یافت تا به دیدگاهی با شک عمیق تبدیل شد.

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا پذیرش تجربه‌گرایی در فلسفه غرب علت تغییراتی است که در فرهنگ غربی رخ داده است و یا اثرات آن فرهنگ است؟ فارغ از این پرسش، تردیدی نیست که تجربه‌گرایی تأثیری عمیق بر نحوه تفکر درباره آموزش<sup>۳</sup> و شیوه تربیت داشته است. آغاز تربیت نوین بسته به هدف و موضوعی که باید ایجاد شود را می‌توان از عصر روشنگری و آثار نویسندگان و اصلاح‌طلبانی مانند ژان‌ژاک روسو<sup>۴</sup> (۱۷۷۸-۱۷۱۲)، یوهان پستالوزی<sup>۵</sup> (۱۸۲۷-۱۷۴۶)، یوهان هربرت<sup>۶</sup> (۱۸۴۱-۱۷۷۶) و فردریک فروبل<sup>۷</sup> (۱۸۵۲-۱۷۸۲) دانست یا از آغاز قرن بیستم میلادی و آثار متفکرانی (اندیشمندانی) همچون

معرفت‌شناسی را بر مطالعه وجود فی‌نفسه، اولویت و برتری بخشید. این نگرش نام‌گرایانه (نومینالیستی)، حرکت بنیادینی بود از دیدگاه ارسطویی؛ که به عقل نظری، نسبت به قضاوت عملی جایگاهی والاتری می‌بخشید. گرچه پدیده‌هایی که در زندگی آگاهانه اتفاق می‌افتد، قابل درک است، اما قضاوت عملی را نمی‌شود این‌چنین و به‌سادگی تشخیص داد.

با وجود این محدودیت، دکارت قدرت جدیدی را به شناسنده می‌دهد و فرد<sup>۲</sup> را در محور تصمیم‌گیری هستی‌شناسانه قرار می‌دهد. باین‌حال ایده‌های او ناخواسته منجر به شکل‌گیری تجربه‌گرایی به‌منزله سنگ بنای فلسفه غرب شد. زمانی که آگاهی فردی از سوی دکارت به موقعیت (در ارتباط با فرد) نسبت داده شد، نگرش‌های تجربه‌گرایی به‌طور تقریبی مطمئن شدند که می‌توانند از این نگرش پیروی کنند. دکارت با پیروی از ارسطو بر این باور بود که از دیدگاه فردی (و شناخت فردی) چیزی که انسان را از سایر جانوران متمایز می‌سازد، عقل نیست، بلکه بیشتر کیفیت‌های قوم‌مدارانه و ذهنی برگرفته از تجربه است.

هنگامی که دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱)، (که بدون شک سرسخت‌ترین و مشهورترین چهره فلسفی تجربه‌گرایی است) خاطر نشان کرد که عقل برده احساسات است، بر قدرت تجربه و تأثیر عادات بر زندگی ما اشاره کرد و احساسات بشر را به‌منزله معیاری برای مشخص کردن واقعیت تجربی مورد تأیید قرار داد.

به‌طور عمدی یا سهوی عقل‌گرایی دکارتی، راه را برای تجربه‌گرایی همچون دیوید هیوم هموار کرد. همچنین به‌منزله مبنایی برای آثار تجربه‌گرایی کلاسیک به کار گرفته

<sup>۳</sup> conducted

<sup>۴</sup> Jean Jacques Rousseau

<sup>۵</sup> Johann Pestalozzi

<sup>۶</sup> Johann Herbart

<sup>۷</sup> Friedrich Froebel

<sup>۱</sup> nominalistic

<sup>۲</sup> individual

پیش‌بینی محقق نشده است بلکه حتی هنگامی که قدرت غیرمتمرکز می‌شود، نتیجه همیشه سودمند نیست. گونه‌ای از آزادی را که تربیت نوین ترویج می‌کند و تجربه‌گرایی به گونه‌ای فلسفی به آن مشروعیت می‌بخشد نقطه‌ای تاریک (ابهام) دارد. و آن این است که برای توجیه ظلم یا استفاده بی‌رحمانه از قدرت می‌توان به راحتی آن را مبتذل، عوامانه و خراب کرد. (در نقطه مقابل) تربیت نوین، در مخالفت با این استدلال بیان می‌کند که بهترین محافظت در برابر این تهدید، عرضه آموزش بیشتر است. اما از آنجایی که این آموزش توصیه می‌شود، همان نوع از آزادی را ترویج می‌دهد که اغلب مشکل‌ساز است، بنابراین این استدلال تا حدودی دایره‌وار و یا گرفتار دور باطل است.

در این صورت ممکن است، بسیاری از ناظران نکته‌سنج با یکدیگر توافق داشته باشند که وعده و دستاوردهای واقعی آموزش نوین بسیار بیشتر از خطرات آن است. مهم‌تر از منافع مادی آن، فضایل اخلاقی شامل اعتماد به نفس<sup>۶</sup>، احترام به خود<sup>۷</sup> و پذیرش خود<sup>۸</sup> است که در بهترین حالت درمانی مکمل برای دیگران ایجاد می‌کند. شاید گفتن همین نکته برای تجربه‌گرایی کافی باشد.

### کتاب‌شناسی

Smith, p.l.(۱۹۹۶). *Philosophy of education an Encyclopedia*. j. j. chamliiss (Ed). New York & London.

Willig,C.(۲۰۱۳). *Introducing Qualitative Research in Psychology*. McGraw-Hill Education.

مترجم: افسانه زارعی دهباغی

زیگموند فروید<sup>۱</sup> (۱۸۵۶-۱۹۳۹) و به‌ویژه جان دیویی<sup>۲</sup> (۱۸۵۹-۱۹۵۲). نقطه مشترک این اندیشه‌ها، در این باور نهفته است که برای زنده ماندن در جهان پر مخاطره و مادی امروز، توجه به نیازهای عملی و منافع شخصی اهمیت بیشتری از حفظ فرهنگ والا و حقایق ابدی دارد. به‌طور دقیق این نگرش تجربه‌گرایی است که منجر به افول عقل‌گرایی روشنفکری (از جمله دکارتی) می‌شود. دیگر اینکه، این اندیشه مدعی است که برای امکان‌پذیر بودن تجربه، فاعل شناسا باید اول ایده‌ها و مفاهیم کلی داشته باشد. تجربه‌گرایی معتقد است که این مباحث در هر شکلی به‌طور صرف تعصبی بیش نیست و به‌منزله باری سنگین بردوش عمل واقعی<sup>۳</sup> است. برای کسی که بیشتر به تفکر مشغول است، چنین باری ممکن است کوچک به‌نظر برسد. اما برای فردی با ساختار فکری عامل، به‌طور تقریبی بهای آن همیشه گراف به‌نظر می‌رسد.

با تأسی از این نگرش، تربیت نوین به‌لحاظ تاریخی و ایدئولوژیکی از تلاش‌هایی که برای سکولاریزه کردن قدرت و بی‌اعتبارساختن نظریه‌های معماری فرهنگ<sup>۴</sup>، پشتیبانی و حمایت کرد که این تلاش‌ها تا حدود زیادی موفقیت‌آمیز بودند. اگرچه برای بهزیستی فردی و اجتماعی به‌منزله یک کل، عواقب و پیامدهای این نوع نگرش درهم‌تنیده و یکسان است. در روح مردم‌سالاری، مریبان نوین<sup>۵</sup> با اطمینان خاطر پیش‌بینی کردند که سکولاریزه‌شدن قدرت، تمرکززدایی از قدرت را در پی خواهد داشت. نه تنها قدرت‌های سیاسی و شرکت‌های انحصاری به‌وضوح نشان داده‌اند که این

۱ Sigmund Freud

۲ John Dewey

۳ actual practice

۴ architectonic

۵ modern educators

۶ self-reliance

۷ self-respect

۸ self-acceptance